

مکاسب محرمه / تصویر و تمثيل

بسم الله الرحمن الرحيم

گرچه ما در اصل حرمت مجسمه سازی با یک احتیاط یا کراهت عبور کردیم و آن جور اطمینانی به حرمت نبود و فوqش یک کراهت بود، اما بر فرض این که قائل به حرمت باشیم یا این که نه، حتی اگر قائل به کراهت باشیم، یا احتیاط کنیم به هرحال فروعی در ذیل مسأله است که بایستی مورد توجه قرار بگیرد. پنج فرع اینجا در ذیل بحث مجسمه سازی و تصویر عرض کردیم.

تصویر تام و ناقص الأجزاء

فرع ششم این است که چه در ساخت مجسمه، چه در طراحی یا نقاشی گاهی نقش یا مجسمه ی حیوان یا انسان به طور کامل ایجاد و خلق می شود، و گاهی است که نه، نقش یا مجسمه ناقصی از حیوان یا انسان ایجاد می شود، پس چه مجسمه و صورت و تصویر، گاهی صورت و مجسمه و صورت تام است، تامة الأجزاء از یک حیوان و انسان است، گاهی ناقصة الأجزاء است و از تام هم که ما عبور کنیم، آن ناقص هم دارای مراتب است، از ناقصی که مثلاً همه اجزا و شرائط در یک صورت و تصویر یا مجسمه است جز یک انگشت، یک دست یا چیزی، تا ناقصی که مثلاً فقط یک سر است و... این صور ناقصه هم مراتب دارد.

صورت یا مجسمه گاهی تام و گاهی ناقص است و ناقص هم از نقص جزئی محدود تا نقص کلی همه را در بر می گیرد و با توجه به این که مجسمه به اشکال مختلف از تام و مراتب نقصان ایجاد شود سوال این است که آن حرمت یا احتیاط به نحو فتوی یا به نحو احتیاط واجب یا کراهت، شامل ناقص هم می شود یا نمی شود؟ آن حرمت یا کراهت چه در مطلق مجسمه و تصویر، یا فقط مجسمه، آیا مختص به آن مجسمه تام است یا آن مجسمه های ناقص که بعضی از اجزا را ندارد آن را هم شامل می شود؟

تحریم صورت تام یا ناقص الأجزاء

آیا محرم فقط صورت کامله است و مجسمه کامل حرام است یا این که شامل مجسمه ها و صور ناقصه هم می شود؟ در اینجا دو سه تا احتمال وجود دارد در مقام پاسخ به این است که عرض می کنیم.

الف. حرمت صور تام

یک احتمال وجود دارد که کسی بگوید فقط تصویری حرام است مجسمه و صورت تامة است. که تامة الأجزاء باشد، آن حرام است و بگوییم ظهور دلیل هم در همین نوع است و شاهدش هم این است که در بعضی از روایات

می گوید مجسمه ای در خانه است، حضرت می فرماید یک قسمتش را ناقص کن، و مانعی ندارد. این یک احتمال است که بگوییم نه فقط تامّ حرام است و غیر تام حرام نیست.

ب. حرمت صور تام و ناقص عمده

احتمال دوم این است که بگوییم تام حرام است و ناقصی که نقصان کلی نداشته باشد و عمده اجزا و شرائط در آن موجود باشد.

ج. حرمت صور ناقص و تام

احتمال سوم هم این است که شامل حتی ناقصی که اجزا و شرائط زیادی ندارد البته مشروط به این که صدق حیوان یا انسان کند ، این جور نیست که صدق نکند.

بحث اصولی ؛ « صحیح و اعم »

اما این که آنچه که می شود به آن معتقد شد و صحیح چیست؟ یک مقدمه ای را عرض می کنیم. آن مقدمه اشاره به یک بحث اصولی است، در مبحث صحیح و اعم که یکی از مباحث مهم اصولی است ملاحظه کردید که آیا الفاظ وضع شده برای صحیح یا وضع شده برای اعمّ از صحیح و فاسد؟

وقتی می گوییم صلاة، آیا صلاة از نظر لغوی برای نماز تامة الاجزاء و الشرائط یا این که وضع برای اعمّ از تامّ و ناقص وضع شده است؟ این بحث اصولی بحث عامی است. و سوال این است که در وضع تامة الاجزاء و صحت تام و کمال در مدلول و موضوع، مأخوذ است یا این که نه مأخوذ نیست؟

ثمره بحث هم یک امر مهمی است. شک در جزئیت است. اگر کسی بگوید که الفاظ وضع شده برای موضوعات صحیح و معانی صحیحه و تامه، آن وقت در جایی که شک کند که قنوت، شرط نماز است یا نیست، یا هر چیز دیگری که شک کند ، به اطلاق نمی تواند تمسک کند برای این که دلیلی که می گوید اقم الصلاة، چنین است، اقم الصلاة الصحيحة للأجزاء و الشرائط، این نمازی که بدون قنوت است، اطلاق این را دربرمی گیرد، نمی دانیم چون اگر این جزء را شرط بدانیم، دیگر عنوان صدق نمی کند، ولذا صدق عنوان شرط است.

تمسک به اطلاق

به اطلاق در تمسک به اطلاق، در اضافه بودن یک شرط صدق موضوع را احراز کنیم ، چیزی خارج از موضوع، تمسک به اطلاق می کنیم مثلاً گفته اکرم العالم، نمی دانیم عالم شامل فیزیکدان هم می شود یا نه؟ فیزیک دان هم عالم است و صدق آن موضوع در این جا محرز است، منتهی شک داریم در اضافه بودن یک قیدی، که مثلاً این که عالم دینی باشد، قید زائد بر موضوع له را با اصالة الاطلاق دفعش می کنیم و کنارش می گذاریم، تمسک به اطلاق

در جایی است که موضوع صدق لغوی آن واژه و موضوع بر مصداقی که محل شک است، محرز است. شک است در این که قیدی، چیزی اضافه بر این نگفته، اعتق الرقبة، رقبه، این هم رقبه است، منتهی احتمال می دهیم قید مؤمنه ای هم اضافه به آن شده، و لازم باشد، تمسک به اطلاق می کنیم.

اما در آن جایی که شک ما در اصل صدق موضوع باشد، تمسک به اطلاق نمی توانیم کنیم، مثل همین مثالی که عرض کردم، عالم در صدقش در عالم فیلسوف و فیزیکدان، صدق عالم محرز است. احتمال می دهیم اکرم العالم، قید دینی داشته باشد، ما این قید را با اصالة الاطلاق رفعش می کنیم ولی اگر شک می کنیم که به او عالم می گویند یا نه؟ یک سال می شود که آمده و شروع به درس خواندن کرده، نمی دانیم عرفاً به او عالم می گویند یا نه؟ اینجا تمسک به عام و اطلاق نمی توانیم کنیم.

تمسک به عام

اما اگر در جایی اصل صدق موضوع مشکوک باشد، تمسک به اطلاق کردیم، تمسک به عام در شبهه موضوعیه است. اگر نمی دانیم این رقبه است یا نیست؟ نمی توانیم به اعتق الرقبه تمسک کرد. نمی دانیم که این عالم است یا نیست؟ شک داریم که اصلاً به کسی که چهار کلمه خوانده، سال اولش است، نمی دانیم به این عالم می گوییم یا نه؟ اینجا نمی توانیم به اکرم العالم تمسک کنیم، این نرخ شاه عباسی قصه است که تمسک به عام و اطلاق و عموم در جایی است که صدق آن عموم و لفظ بر اینجا محرز است و شک در قید و شرط اضافه است. اینجا با تمسک به اطلاق آن قید و شرط اضافه را نفی می کنیم و می گوییم این مطلق این را دربرمی گیرد.

در بحث صحیح و اعم اصولی همین قصه است. اگر گفتیم دو احتمال است:

وضع لفظ از جهت معنی

یکی این که بگوییم الفاظ، همه الفاظ شرعی و غیر شرعی، وضع شده برای معنای تام، کامل، یعنی قید تمام و کمال جزء موضوع له است، یا این که وضع شده برای کل مشترک که گاهی تام است و گاهی ناقص است. ثمره بحث در اصول گفته شده که در تمسک به اطلاق، در مواردی که شک در جزئیت یا شرطیت داریم. اگر شک کنیم این قنوت جزء نماز است یا نیست؟ بنابر صحیحی نمی توانیم به اطلاق تمسک کنیم چون تمسک به اطلاق در شک در اصل صدق است، یعنی نوع اول است، اصلاً اگر در واقع قنوت جزء نماز باشد، نماز بدون قنوت، اصلاً صلاة نیست، موضوع له نیست، اگر نباشد، است، حالا ما می توانیم به اقم الصلاة تمسک کنیم برای تصحیح نماز بدون قنوت؟ نه، برای این که شک در اصل موضوع داریم، مثل این که در اکرم العالم در این کسی که نمی دانیم به آن عالم می گویند یا نه، نمی توانیم تمسک به اکرم العالم کنیم. اینجا هم نمی توانیم تمسک به اقم الصلاة کنیم در نمازی که شاید نماز تام باشد، شاید نباشد، و موضوع له هم که نماز تام است، اصلاً کلمه صلاة، یعنی صلاة تامه.

اصلاً فرض کنید که الصلاة تامه گفته و این تامه در دل موضوع است. نمازی که این را ندارد که نمی دانیم واقعاً شرط و جزئش است یا نیست؟ یعنی نمی دانیم نماز در اینجا صدق موضوع می کند یا نمی کند؟ و نمی توانیم تمسک به اطلاق کنیم.

اما اگر اعمی شدیم، گفتیم که صلاة برای جامع شده است، که دو نوع است که گاهی شامل نماز تامه الاجزاء می شود از نظر صدق لغوی، و هم نمازی که ناقص است. آن وقت از نظر لغوی، اقم الصلاة این را هم شامل می شود. چه واقعاً تام یا ناقص باشد. منتهی نمی دانیم شرط اضافه ای هم دارد یا ندارد؟ اصالة الاطلاق می گوید آن شرط اضافه را بزن، با تمسک به اصالة الاطلاق.

ثمره بحث

این ثمره بحث صحیح و اعمی است که در آنجا استطراداً به آن اشاره شد. بحث صحیح و اعم مهم است. آن این است که آیا این المنجد را که شما برمی دارید که اوضاع لغویه را نشان می دهد، یا لسان العرب یا هر لغت دیگری که هزاران وضع واژه را نشان می دهد، آیا در کل اینها، الفاظ برای معانی تامه وضع شده یا نه تمام و کمال جزء موضوع له نیست.

نظر اصولیون

در اصول غالب محققین همین نظریه دوم را دادند، گفتند الفاظ برای معانی وضع شده است، معانی کلی مشترک بین ناقص و تام، و شاهدش هم این است که ما همیشه تقسیم می کنیم و می گوئیم این پل کامل است یا ناقص است، این خیابان تمام است یا خیابان ناقصی است، این برق کشی، درستی است یا نادرستی است. صدق مفهوم در لفظی که ناتمام است هم می کند، یعنی آن پل ناقص را هم پل می گویند، تقسیم می کنند، معلوم می شود لفظ وضع شده برای معنای مشترک که ناقص را هم دربرمی گیرد. این طور نیست که آن را دربرنگیرد. منتهی دو قسم است گاهی تام و گاهی ناقص است. بله، گاهی نقصان به حدی می رسد که دیگر آن معنی صدق نمی کند، مثل پل، می گوئیم پل برای پل کامل منظم همه چیز تمام را وضع شده، آن پلی که ناقص را هم دربرمی گیرد حتی یک تکه اش را شکسته شده را پل می گویند. ولی گاهی پل اکثر اجزا برداشته شده و دیگر به آن پل نمی گویند.

نظر آقای اعرافی

این است که الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده اند. منتهی در یک حدی از فساد و نقصان که دیگر خیلی زیاد، پیش نرفته باشد و به حدی از نقصان و فساد می رسد که دیگر صدق لفظ نمی کند، و منتفی می شود.

حق هم این است که الفاظ برای صحیح وضع نشده است، یعنی اگر کسی این را بگوید اصلاً در همه چیز وامی ماند، دیگر به هیچ اطلاق و عمومی نمی شود تمسک کرد، و همه جا یک قیدی دارد که شک در اصل معنی داریم.

حدود صدق لفظ بر معنی

حدّ این هم که تا کجا می گویند لفظ صادق است یا نیست این مسأله هم عرفیست و خیلی چیز دقیقی نیست و نمی شود مرزگذاری کرد ولذا گاهی شبهه مفهومی می شود و به حدی می رسد که می شود بگوییم این دیگر صدق می کند و می شود گفت که صدق نمی کند، ولی تا یک حدودی می شود گفت صدق می کند هر چند بعضی جاها فاسد است. تام هم که نیست آن لفظ صادق است. مثال پل هم که می گوییم ولو یک تکه اش هم مثلاً بارندگی شده و زمین لرزه ای شده و گوشه اش خراب شده، بر آن هم صدق می کند، بله اگر زمین لرزه ای بیاید همه اش خراب شود و فقط چهار پایه از آن بماند، به آن دیگر پل نمی گویند. ولی معنای پل، پل تامة الاجزاء و الشرائط نیست، این تمامیت اجزاء در مفهوم مأخوذ نیست ولذاست که می شود به اطلاق این امر می توان تمسک کرد، در جاهایی که شک در اصل صدق کلی را می دانیم و شک در شرط داریم، می توانیم به اطلاق تمسک کنیم.

تصویر تام و ناقص الأجزاء

در بحث ما، چیزی که در روایات داریم، این است که صورة الحيوان، تمثال الحيوان، و اشکالش هم به نحو حرمت یا کراهت ثابت است، در حیوان و انسان و ملک و جن است و در تمائیل شجر و حجر دلیلی داشتیم که **مقی** بود و گفتیم مانعی ندارد. ادله ای که می گفت صورة الحيوان، تمثال الحيوان، همان بحث اصولی اینجا سوال می شود آیا مقصود صورت تامه حیوان است یا این که صورت ناقصه را می گیرد و بنا بر همان بحث اصولی که الفاظ برای اعم از صحیح و تام و ناقص وضع شده است، ظهور وضع تام نیست.

آن بحث در اینجا ثمر می دهد، سوال می شود که صورت حیوان، صورت تامه مقصود است و آن الفاظ وضع شده برای اعم از تام و ناقص، وقتی می گوید صورت حیوان، هم صورت تام را می گیرد، هم صورت ناقص را می گیرد و وجهی ندارد به لحاظ لغوی و در مقام استدلال به دلیل که ما قیدی به آن اضافه کنیم و در واقع این تمسک به اطلاق است بنابر همان بحث صحیح و اعمی.

وضع لفظ اعم از تام یا ناقص

حق در بحث صحیح و اعمی وضع الفاظ برای اعم از تام و ناقص است و اینجا هم مصداق همان بحث است. می گوییم از لحاظ وضعی که بنابر نظریه اعمی که نظریه صحیحی است، می گوییم شامل تام و ناقص هر دو می شود. و الآن ما شک داریم که آیا این کلمه ناقص را می گیرد یا نمی گیرد؟ به اطلاقش تمسک می کنیم چون بنابر نظر اعمی می توانیم به اطلاق تمسک کنیم بنابرین بحث تمسک ما به اطلاق دلیل، با فرض این که صدق عرفی و

وضع می کند یعنی صورت ناقص را صورت حیوان می گویند، منتهی صورت ناقص می گویند، همین که شامل او می شود، به اطلاق می توانیم تمسک کنیم و مانعی ندارد و اصالة الاطلاق می گوید این صورتی که شما ساختید و یا این مجسمه ای که ساخته شده، مجسمه کامل باشد یا نباشد، به او مجسمه حیوان می گویند. مجسمه یک پرنده ایست یا صورت انسانی است یا نه؟ بله، این مجسمه ابوعلی سینا است، این مجسمه تام بوعلی سینا است یا نیم تنه اوست، همین که صدق مجسمه او می کند، مجسمه حیوان یا انسان می کند، چون وضع برای اعم است می شود به اطلاق تمسک کرد و می گوئیم اطلاق دارد.

اگر این مجسمه آن قدر ناقص در اجزاء و شرائط است که دیگر مجسمه حیوان به طور کامل نمی گویند، می گویند این دست یا پای یک حیوان است، آن دیگر مشمول اطلاق نمی شود، چون صورت حیوان، نه صورت اجزاء الحیوان. اگر مثلاً یک دستی کشیده، می گوید صورت حیوان است، نه، عرفاً هم بیشتر به صورت و مقادیم بدن، تقریباً یک نوع رکن است و عنصر مقوم است، اگر طائری بکشد که سر و چیزهای اصلی را دارد و چیزهایی را هم ندارد می گوئیم این عکس یا مجسمه کبوتر است منتهی ناقص است، ولی اگر فقط دست و پایش را بکشد یا مجسمه دست و پای او را بسازد، اینجا صدق مجسمه کبوتر نمی کند یا شک داریم و اگر شک داشته باشیم هم کافی است که نتوانیم تمسک به اطلاق کنیم.

بنابراین کلیّ قصه این است که صورت حیوان، اگر صادق بود، ولو ناقص باشد، مشمول این ادله و اطلاقات است و بنابر نظریه اعمی، اما مادامی که صورت حیوان صادق باشد ولو ناقصش، گاهی نقصان به حدی می رسد که دیگر صورت حیوان نمی گویند، بلکه می گویند این صورت یا مجسمه دست او یا پای اوست، یا گوشش و امثال این است.

فلذا در بحث صحیح و اعمی هم گفته شده که الفاظ برای صحیح و فاسد وضع شده تا حدی که عرفاً به او اطلاق شود، گاهی فساد و نقصان در اجزا به یک درجه می رسد که می گویند این دست یا پای اوست، و حدش همه جا واضح نیست و بعضی جاها شبهه مفهومی دارد و اجزاء رئیسیه، باید باشد و اما گاهی تردید در این اجزاء است و در مجسمه هایی مثل نیم تنه، می گوید این مجسمه مثلاً بوعلی سینا یا صورت طائر و.. است منتهی ناقص است، ولی گاهی نقصان به حدی می رسد که اجزاء رئیسیه ندارد، بیشتر صورت و چشم و مقادیم بدن در انسان مهم است در این صدق عرفی، و اگر آن نباشد، اجزاء ثانوی اهمیت ندارد.

قصد تبعی

قصد تبعی واقعاً قصد است. اگر کسی بگوید من می خواهم ماشینم را امتحان کنم، واقعاً هم دنبال امتحان ماشینش است، ولی می داند اگر امتحان کند به یک نفر می خورد و یک نفر را می کشد، واقعاً نمی خواست او را بکشد، منتهی شدت علاقه طوریکه ماشین را امتحان کند، منتهی همین که توجه دارد که به او می خورد، قصد تبعی است و قصد است و آثار هم بر او مترتب می شود و فقط همین مثال را...

عدم تام بودن صور

یک نکته دیگر هم اینجا خود بزرگان مطرح کردند. ما در هیچ مجسمه ای، صورت کاملی که نداریم، برای این که قدر هم یک مجسمه ساز دقیق باشد، ریزه کاری ها را رعایت کند از یک زوایه انسان را نشان می دهد، هیچ وقت یک صورت تام و کاملی نیست. فلذا این صورت هیچ وقت تام و کامل نیست. تازه این کمال و تمام نسبی اینجاست و آن موقعیتی که او را می کشد آن هم فرق می کند، اگر دارد مجسمه انسان نشسته را می کشد، اصلاً طبع نشسته این است که بعضی دیگر نشان داده نمی شود، ولی مجسمه ایستاده را که بکشد، طبعش این است که اعضاء بیشتری باید نشان داده شود.

و نکته بعدی در صورت تامه و ناقصه، حتی اگر ما تمام را شرط بدانیم، باز نسبی است، و تمام تمام که هیچ وقت نمی شود و همیشه بخشی را نشان می دهد و همان بخشی که نشان می دهد بر حسب این که چه وضعی از آن را می خواهد حکایت کند متفاوت است. وضع ایستاده با نشسته با رکوع و سجده و.. با حالات مختلف متفاوت از نظر این که چه مقدار از اجزاء و ویژگی ها را نشان بدهد.

اولیش فوق عرفی است ولی دومی نه، اولیش فوق عرفی است که هیچ وقت مجسمه کامل نیست، و دومی عرفی است، اصلاً ذات مجسمه این است و اگر این طور نبود که انسان کامل می شد. اما دومی عرفی است. یعنی ایستاده، می گویند کاملش این است که معلوم باشد، ولی حالت نشسته، دیگر کاملش می گوید این معلوم نیست.

نکته اول این بود که استدلال بر این بود که ناقصش هم صدق کند مادامی که اجزاء رئسیه باشد.

نکته دوم این که تام و کامل، که تام و کامل عقلی نیست، در همان فضای عرفی هم تام و ناقص بر حسب این که چه وضعی را می خواهد حکایت کند متفاوت است، مثلاً اگر مجسمه بخواند حکایت از وضع ایستاده کند، ولی ران یا پای او معلوم نباشد می گوید مجسمه ناقص است. ولی اگر بخواند نشسته او را با یک مجسمه نشان بدهد، آن بخشی که پایش معلوم نیست، می گوید این مجسمه کامل است. بنابر این تام و ناقص یک حالت نسبی بر حسب آن وضعی که می خواهد آن را حکایت کند دارد، فلذا حتی اگر کسی بگوید صورت تامه موضوع حکم است، این تامه باز نسبی است.

جمع بندی

پس مطلب اول اول این است که بنا بر نظریه درستی که وضع الفاظ برای اعم بودن است اینجا هم صورت حیوان، اعم از صورت تامه و ناقصه است منتهی با این قید، مادامی که نقصان به حدی نرسد که عرف، صحت صورت را از او سلب کند و دیگر نگوید این صورت حیوان است، بگوید این صورت جزئی از حیوان است نه خود حیوان. تا حدی که شک در صدق صورت کند.

مطلب دوم این است که حتی اگر ما شرط بدانیم که صورت تامه باید باشد و بگوییم انصراف دارد، این تمام و نقصان بر حسب این که چه وضعی از این موجود را می خواهد حکایت کند نسبی است، وضع ایستاده با نشسته فرق می کند، چیزی که در حال نشسته است، می گوید صورت تام اوست، همان وضعیت را اگر ایستاده بخواهد نشان بدهد و اجزاء دیگر را نشان ندهد، می گوید ناقصه است.

منصرف بودن صورت انسان

تنها وجهی که برای نفی این ادعا باقی می ماند انصراف است. که بگوید صورت انسان منصرف به صورت تامه است. که این انصراف هیچ وجهی ندارد باید بر خلاف ظهور عرفی است. بله، یک وجه دیگر که می شود گفت که می گوید یک جزئش را بردار و مانعی ندارد، که این روایات در نگهداری صور و مجسمات بعداً بحث می کنیم که آیا روایات به این دلالت دارد یا ندارد؟

حرمت در ایجاد صور

بحث هفتمی که اینجا مطرح است که بحث علمی و فنی است که ممکن است آثار عملی هم داشته باشد. این است که یک مجسمه تامه یا ناقصش باید به حدی باشد که صورت حیوان صدق کند، آن حدی که در ساخت مجسمه یا تصویر حرام یا مکروه است، یک حدی است که مرکب از مجموعه اجزائی است، که در کنار هم چیده می شود و مجموعه اینها در کنار هم تصویر حرام یا مجسمه حرام یا مکروه می شود. اینجا یک سوالی مطرح می شود که وقتی کسی شروع به مجسمه سازی می کند تا حدی که صورت حیوان یا صورت انسان بگویند که یک اجزائی را باید در کنار هم بچیند و مجموعه اجزا را ایجاد کند صورتی که حرام است چیست؟ جزء جزء اینها حرام است؟ مجموع من حیث مجموع حرام است؟ یا جزء آخری که آن را انجام می دهد آن حرام است؟ یک احتمال این است که جزء جزء اینها را حرام بدانیم، و یک احتمال این است که مجموع من حیث المجموع حرام است، و احتمال سوم این است که جزء آخری حرام است که تا آن نیامده، بقیه حرام نیست. حرام در اینجا و این کاری که امر مرکبی است چیست؟

فعل بسیط یا مرکب

در اصول، گفته شده که ما چه واجب چه محرم، گاهی یک فعل و امر عرفاً یک امر بسیطی است و با یک اقدام انجام می شود و با یک اقدام عرفاً بسیط انجام می شود که این البته کم هم است، و گاهی هم واجب یا محرم یک امر مرکبی است، یک مجموعه ای است که در کنار هم قرار می گیرد. مثل نماز که مرکب است یا در محرمات که خیلی از محرمات متشکل از مجموعه ای از اجزاء هستند.

فعل مرکب

در قسم دوم که مرکب از مجموعه ای از اجزاست. مرکب هم این طور است که می گویند ترکیب است. در جایی که مرکب از اجزاست، اقل و اکثر است، اجزاء این تعداد و کل، در اقل و اکثر هم می گویند استقلالی و ارتباطی داریم.

اقل و اکثر استقلالی

اقل و اکثر استقلالی، مرکب است که مورد حکم قرار گرفته، اما آن مرکب هر جزیش خودش یک حکم مستقلی دارد. مثل هزار تومان به کسی بدهکار هستید. ولی این هزارتومان هر جزیش یک حکمی دارد، اگر کسی یک ریال از این هزار تومان را به او بدهد، به اندازه یک ریال اداء تکلیف شده است. این اقل و اکثر استقلالی است. که ضمن این که حکم روی مرکب و کل رفته است اما هر جزئی خودش مصداقی از امتثال است و در حقیقت اینجا تکالیف متعدده است که روی اجزاء پخش شده است. ما اینها را کل فرض کردیم، در واقع کل، یک چیز جدایی از اجزاء نیست و هر جزئی حکمی دارد، به اندازه خودش اطاعت و عصیان دارد. فلذا اگر این یک ریال را بدهد، آن هزارتومان یک ریالش کم می شود و این طور نیست که یک ریال هیچ ارزشی نداشته باشد کما این که اگر همه آن را بدهد، این یک ریال را ندهد، به اندازه یک ریال عصیان کرده است.

پس در آنجایی که مرکبی متعلق حکم قرار گیرد، ترکیب به نحو اقل و استقلالی است که اجزاء هر جزئی خودش یک اطاعت و عصیان مستقلی دارد و اطاعت و عصیان کل وابسته به این نیست و این هم وابسته به کل نیست، هر کدام حساب جدایی دارد.

اقل و اکثر ارتباطی

اما در مرکبی که اقل و اکثر ارتباطی باشد مثل نماز، وقتی می گوید نماز بخوان و این مرکب را مورد امر قرار می دهد، این مرکب از حیث ترکیبی که دارد مقصود است. به حیثی که اگر کسی الله اکبر بگوید و ادامه ندهد این الله اکبرش هیچ ارزشی ندارد، از حیث این تکلیف، ممکن است تکلیف دیگری داشته باشد، اگر کسی بگوید صل، یکی بگوید الله اکبر، بعد مشکلی پیش بیاید و قطعش کند، این یک ریال هم ارزش ندارد. ولی در آنجایی که می گوید دینت را اداء کن. هزار تومانی را که مقروض هستی اداء کن. اگر یک تومان داد، می گوید همین اندازه که دادی، قبول است ولی بقیه اش را هم بده. ولی اینجا اگر در نماز حمد را خواند و قطع کرد، آن امر هیچ اطاعت نشده، و این امر به صورت ترکیبش مورد توجه است و وجوب دارد. یا اگر که در محرمی اگر یک امر ترکیبی باشد، آن هم گاهی حالت استقلالی و گاهی حالت ارتباطی دارد.

« تصویر »؛ ترکیب ارتباطی

در بحث ما آن چه که محرم است همان ترکیب ارتباطی است برای این که آنی که حرام است صورت حیوان ساختن است ولو این که صورت ناقصه اش را بگیرد، باید به حدی باشد که صورت ناقصه صدق کند. این مجموع از اجزاء باید با هم باشد به حیثی که جدا جدا از این اجزاء که هیچ اشکالی ندارد، تا وقتی که صورت حیوان نگویند درست باشد، وقتی اجزاء رئیسیه ای جمع شوند، آن وقت اشکال پیدا می کند. در این نوع مواردی که ما ترکیب ارتباط مرکبی امر به آن تعلق گرفته یا نهی به آن تعلق گرفته یا مرکب امر ارتباطی است و رابطه ارتباطی است و آن ترکیب مورد حرمت شرعی است و جدا جدای آنها اشکالی ندارد. مثل رقصی که گفته مرده شور ترکیبش را ببرد، یعنی جزء جزئش اشکالی ندارد و ترکیبش است که اشکال دارد و قید ارتباطی و ترکیبش در حرمت یا وجوب دخالت دارد. این یک نوعی است که اینجا باید عرض کنیم که سوال این است که در این نوع حرمت روی چه چیز سوار می شود؟